

درباره‌ی آینده‌ی جهان و پایان کار بشر، نظریه‌های مختلفی ارائه شده است و این مسأله، همواره یکی از دغدغه‌های اصلی انسان بوده، و امروز نیز از مباحث زنده‌ی فلسفه، فلسفه‌ی دین، الهیات، فلسفه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی است. نظریه‌های ارائه شده در باب فرجام‌شناسی به دو طیف کلان تقسیم می‌شود: پاره‌ای دیدگاهها، طیف «بدفرجام انگاری» را تشکیل می‌دهند، اصحاب این نظریه معتقدند که: نهایت تاریخ، بسیار تلخ و فرجام حیات بشر بسیار نازیبا صورت خواهد بست و در توجیه بدفرجام انگاری حیات و هستی، بعضی می‌گویند: خلقت ذاتاً شر مرام و در نتیجه شر فرجام است و فرایند و برآیند گردش روزگار بدو بیراه، تاریک و تیره است؛ و گاه می‌گویند: انسان، موجودی هنجارناپذیر، بیرحم و جانی بالطبع است و حتا به ممنوع خود رحم نمی‌کند، و ممکن است روزی انسان قُلدری بر سرنوشت بشر حاکم شود و جهان را با اعمال ستم و ارتکاب جنایات، به سقوط بکشاند. برخی دیگر معتقدند: سلاحها و زرادخانه‌های بسیار مدرن و بی‌اندازه ویرانگری که امروز در کره‌ی زمین فراهم آمده، می‌تواند هزار بار این سیاره را نابود کند و از کجا یک آدم بیرحم یا بی‌خرد با استخدام این مجموعه‌ی مخرب، روزی دست به چنین کاری نزند؟! چه بسا فرد بی‌خردی با اشاره‌ی انگشت، یک سیستم پیچیده و بسیار ویرانگر را فعال کند و گیتی یکباره ویران شود! در آن صورت یک خودکشی جهانی روی خواهد داد و همه‌ی بشریت نابود خواهد شد.

برخی دیگر می‌گویند: چنان که روزی انفجار بزرگ، جهان، از جمله کره‌ی زمین را پدید آورد، ممکن است روزی انفجار بزرگ دیگری اوضاع جهان را عوض کند و در این میان کره‌ی زمین نیز نابود شود. زیرا ممکن است کمترین اختلال در نظام کنونی گردش کرات و سیارات روی بدهد و یکباره بعضی سیارات به هم نزدیک شده با هم اصطکاک پیدا کنند و سیاره‌ی خاکی ما هم به مخاطره بیافتد! گاه می‌گویند: چه بسا شهاب سنگهای بزرگی که میلیون‌ها سال نوری از مبدأشان فاصله گرفته‌اند، در راه باشند و روزی به کره زمین اصابت کنند و آن را نابود سازند، به هر روی: انواع دیدگاههای فلسفی، فیزیکال، انسان شناختی و جامعه شناختی مطرح است که آینده را منفی تصویر می‌کنند.

طیف دیگری از مکاتب و متفکران به فرجام حیات، انسان و تاریخ خوشبین‌اند و می‌گویند که آینده‌ی جهان روشن و امیدبخش، و سرانجام حیات و هستی، خوش و دلپذیر است و پایان شب تیره‌ی تاریخ، صبح فام خواهد بود. از این جمله، دیدگاهی است که از سوی ادیان ابراهیمی ارائه شده است. علاوه بر این دو طیف، نظریاتی هم هست که آن‌ها را می‌توانیم نظریه‌های «توقف» بنامیم که می‌گویند: آینده‌ی جهان را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

می‌توان گفت نظریه‌های «خوش سرانجام انگار» که فرجام هستی و سرانجام حیات انسان و تاریخ را، خوش و دلپذیر و امیدبخش می‌دانند، در یک مسأله مشترک اند، و آن مسأله‌ی «موعودگرایی» است. اینان می‌گویند: روزی دستی از غیب برون خواهد آمد و برای التیام زخم‌های کهنه‌ی بشریت کاری خواهد کرد، مردی ظهور خواهد کرد که یکسره و بالمره حیات بشر را دگرگون کرده و روزگاری فراخواهد آورد، روشن و آینه‌سان، که جهان سیما‌ی دلپذیر و زیبای عدالت را در آن مشاهده خواهد کرد و جور و جفا را ریشه کن و عدل و وفا را شکوفا خواهد ساخت. عقیده به ظهور موعود و نجات نهایی، جوهر فرجام‌شناسی ادیان ابراهیمی است. اوج این گونه نگاه به فرجام هستی، تاریخ و انسان در مکتب تشیع جلوه کرده است. در تشیع ما مسأله فرج، مطرح تبیین بنیادهای نظری و زیرساختهای اندیشگی این مسأله به «فلسفه‌ی فرج» تعبیر می‌شود. که چیزی فراتر از فلسفه‌ی تاریخ است. فلسفه‌ی تاریخ از قواعد حاکم بر سرگذشت و سرنوشت بشر سخن می‌گفت. و در آن، ارزش داوری و خوش بینی و بدبینی درباره‌ی فرایند و برآیند گردش ایام مطرح نیست بلکه تعلیل سرگذشت بشر و تحلیل آینده‌ی تاریخ او مطرح است، اما در فلسفه‌ی فرج، تحلیل سرنوشت و سرانجام کل حیات و هستی مطرح است. فلسفه‌ی فرج، ناظر به آینده و پایانه‌ی حیات و هستی است و در آن، طبیعت هم سرنوشت دیگری دارد. آن گاه که زیبایی‌های پس از وقوع فرج، وصف می‌شود حتا سخن از این است که میش نیز از گرگ نمی‌ترسد و با هم در آسایش می‌زند، زمین برکت خویش را سخاوتمندانه در اختیار اهل خود قرار خواهد داد و نبات و حماد نیز دیگر خواهند شد.

در فلسفه‌ی تاریخ فقط سرنوشت جمعی انسانها مطرح است و سخن از وضع فرد فرد و آحاد انسانی در میان نیست، اما در فلسفه‌ی فرج آحاد آدمی نیز مطرح اند، سخن در این است که عقول آحاد آدمی به کمال خواهد رسید، روابط و مناسبات بشر با اطراف هستی تغییر می‌کند، رابطه‌ی انسان با خدا و رابطه‌ی انسانها با هم دیگر دگرگون می‌گردد، رفتار و رابطه‌ی بشر با طبیعت تغییر می‌کند، محیط زیست هم در امنیت به سر خواهد برد، همه‌ی اجزا و اطراف حیات و هستی در یک جهانخانه‌ی امن با هم به تعایش و تعامل خواهند پرداخت.

فلسفه‌ی فرج بر یک سلسله میانی و مواضع معرفت شناختی، هستی شناختی، انسان شناختی و جامعه شناختی خاصی به جز میانی فلسفه‌ی تاریخ، مبتنی است، پاره‌ای از اصحاب فکر و فضل به این مهم توجه نکرده‌اند. حتا استاد مطهری، نیز ضمن اشاره به علوم تاریخ، مانند تاریخ تحلیلی، تاریخ نقلی، فلسفه‌ی تاریخ؛ میحث فرج و مسأله‌ی انتظار را در چارچوب فلسفه تاریخ، تحلیل می‌فرماید ولی بگمان اینجانب، فلسفه‌ی فرج چیزی فراتر از فلسفه‌ی تاریخ است. زیرا این‌جا سخن از آینده‌ی تاریخ نیست بلکه سخن از آینده‌ی هستی، حیات و دگرگونی مناسبات همه‌ی هستمندان است. کما این‌که دکتر شریعتی، «انتظار» را در حوزه‌ی جامعه‌شناسی تحول، تحلیل کرده‌اند و انتظار فرج را تا حد عامل اعتراض اجتماعی و تن در ندادن به وضع موجود فرو کاسته و مرتکب خطای مضاعف شده است، زیرا هرچند اعتراض و عدم رضا به شرایط حاکم از فواید و کارکردهای آن بشمار می‌رود، اما غایت و قلمرو انتظار، بسی فراتر از این مقولات و مدعیات است. نظریه‌ی اسلامی «فرج» بر اصول روشنی از جهان بینی اسلامی مبتنی است که ذیلاً گذرا بدانها اشاره می‌کنیم. جهان بینی، به نحوه‌ی نگاه آدمی به حیات و هستی اطلاق می‌شود؛ جهان‌نگری اسلامی بر دو پیشگمانه‌ی کلان استوار است:

الف) خدا مدار و توحید بنیاد بودن جهان،

ب) احسن‌انگاری جهان موجود.

این دو پیشگمانه‌ی کلی نیز خود در قالب ده اصل، تفصیل می‌یابد. هر یک از میانی و اصول، محتاج ژرفرسی درخور و نیازمند شرح و بسط شایسته و بایسته‌ای است و ذیل هر یک از اصول، شواهد قرآنی بسیار وجود دارد. ما به طرح مختصر دو مینا و ده اصل بسنده کرده و صرفاً به برخی شواهد قرآنی اشاره خواهیم داشت. نخست دو مینا را تبیین و سپس اصول دهگانه را طرح می‌کنیم:

مینای اول: نظام احسن بر هستی، حکمفرماست

در نگاه قرآن، «جهان موجود» نیکوترین جهان‌های ممکن است و خدا «آفرینش همه چیز را نیکو ساخته است.» در خلقت رحمانی «خلأ و خلل راه ندارد و ناسازگاری و فطوری به چشم نمی‌خورد».

بر جهان، دو نظام تأثیری و تدبیری حاکم است: نظام «طولی علی»، نظام «عرضی اعدادی»؛

نظام طولی از سلسله‌ی علل و معالیل، نظام عرضی از شبکه‌ی معادات و مستعدت تشکیل می‌یابد؛ زنجیره‌ی علل و معالیل و طبقات عوالم و مراتب وجود، به صورت «الأشرفُ فالأشرف و آلا علی فالأعلی»، از سطوح پست جهان آفرینش، آغاز، و به ساحت متعالی جهان‌آفرین منتهی می‌شود، و رابطه‌ی میان مراتب و حلقات این سلسله، رابطه‌ی وجودی است، یعنی هر معلولی در اصل وجود و حاق هستی خود، حاجتمند علت خویش است.

در شبکه‌ی عرضی، معادات نیز زمینه‌ساز تأثر مستعدتها از علل هستند و حضرت حق اراده و مشیت الوهی خویش را از رهگذر «اسباب ظاهری» اعمال می‌فرماید. و بدین ترتیب نه در مقام نظر و عقیده، باور به علیت و فاعلیت حق تعالی و سایر حلقات سلسله‌ی علل طولی (مانند فرشتگان)، با علم و عقیده به تأثیرگذاری اعدادی عوامل طبیعی، تعارضی دارد؛ و نه در مقام عمل و عینیت، میان عوامل طبیعی (= معادات مادی) و علل حقیقی (= موثرات وجودی) تراحم پدید می‌آید، زیرا علل طولی با معادات عرضی، چونان تار و پود درهم تنیده، هستمندان را به هم گره می‌زنند. چرا که از نظر قرآن، نه تنها اصل وجود، بلکه خاصیت تأثیرگذارندگی عوامل طبیعی هم در گرو اراده و مشیت الهی است، و این خدای خالق است که با یک «جعل»، هم «وجود» به اشیا و اسباب عطا فرموده است و هم «سببیت و علیت.»

از این‌روست که قرآن کریم، از سویی (بمثابه یک متن وحیانی) جهان را فعل خدا می‌داند واز الوهیت مطلق و آفرینندگی، پدید آورندگی و صورتگری او دم می‌زند و همه چیز و هر خوب و بد را به حضرت حق نسبت می‌دهد و از دیگر سو (چونان یک کتاب طبیعی) از فرآیند و ساز و کار فعل و انفعالات طبیعی در عالم ماده سخن می‌گوید. این مدعا که «جهان موجود، بهترین جهان‌های ممکن است»، مستظهر و مستحکم به براهین و دلائل بسیاری است که ما به برخی موارد اشاره می‌کنیم. چهار برهان نخست هر چند از متن گزاره‌ها و آموزه‌های دینی اصطیاد شده، اما ماهیت فلسفی، عرفانی دارد لیکن پنجمین دلیل، متکی بر مصراحت قرآنی است و می‌تواند دلیل نقلی قلمداد شود:

1- پدیدآورنده‌ی هستی و آفریننده‌ی هستمندان، موجودی «حکیم» و «توانا» است؛ اتقان صنع از حکیم توانا بایسته است، چرا که خلق پرعیب و نقص و آفرینش پر خلل و خلأ، خلاف حکمت و قدرت است و قبیح؛ و فعل قبیح بر حکیم مطلق و قادر محض محال است.

2- خداوند سبحان، «فیض محض» و «خیر مطلق» است، اگر صنع الهی با بهترین صورت، سامان نیافته باشد، امساک فیض و منع خیر، تلقی می‌شود، و امساک خیر و فیض، و امتناع سود وجود، از فیاض محض و خیر

مطلق، خلاف فیاضیت و ناقض این وصف است.

3- حضرت احدیت، «حسن» و «حکمت مطلق» است، و جهان «آیه» و «آینه»ی کمال و جمال احدی است، پس جهان نمی‌تواند اکمل و احسن نباشد. اگر نه، آیه و آینه‌ی خُسن و حکمت مطلق نتواند بود.
4- مطالعه‌ی هستی و مشاهده‌ی نظم و نسق حیرت‌انگیز حاکم بر آن، و شگفتیها و زیباییهای تحسین برانگیز انواع پدیده‌ها، بر احکام و اتقان جهان حاضر صحنه می‌گذارد.

- 5 در آیات قرآنی فراوانی، بر نیک‌آفرینی و احکام و اتقان صنع، تصریح و تلویح شده است؛ چنانکه تصریح فرموده است که «کوهها را جامد و ساکن می‌بینی. ولی آنها چونان ابری روان در حرکتند، این صنع خداست که هر چیزی را با کمال اتقان آفرید، خدا بر همه‌ی افعال شما آگاه است.» (نمل/88)؛ «[خدا] پی که آفرینش همه چیز را نیکو ساخت.» (سجده/32) و همچنین: «بی‌گمان انسان را در بهترین صورت آفریدیم.» (تین/4)
در قرآن از خدا به «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (بهتر آفرینندگان) تعبیر فرموده است (1)، بدیهی است حق تعالی از آنجا «بهترین آفریننده» نامبردار شده که «بهترین‌ها» را آفریده است، اگر چنین نبود این صفت صادق نمی‌بود.
در چشم‌انداز هستی‌شناختی انسان مسلمان، خدا خیر بالذات است، و خلق او نیز بالذات خیر است و شرور و کاستیها، عدمی، نسبی، طفیلی و بالعرض‌اند، و بالعرض به «خیر بالذات» منسوبند: «هر آنچه از نیکی برای تو به هم رسد از خداست و هر چه از بدی به تو در رسد از خود توست...» (نساء/79)

مینای دوم: هستی، خدا محور و توحید بنیاد است

هیچ مقوله و مسأله‌یی به اندازه‌ی خدا و خداشناسی، مصب اهتمام قرآن و ادبیات دینی اسلامی نیست. در متون مقدس اسلامی به لحاظ فراوانی الفاظ و بسامد واژگانی، و نیز از حیث ژرفا و گستره‌ی معنایی، بزرگ‌ترین حجم و سهم لفظی و معنوی را همین مبحث به خود اختصاص داده است. بعثت محمدی (ص) دستاوردی عظیم‌تر و عمیق‌تر، انبوه‌تر و بشکوه‌تر از توحید ناب اسلامی نداشته است. جهان‌بینی اسلامی، «خدامدار» و «توحید بنیاد» است؛ در این باب به ایجاز و اختصار تمام و با اجتناب از هرگونه شرح و توضیحی، به برخی نصوص و آیات قرآن در این باب اشاره می‌کنیم.
یک) خدا همیشه و همه جا حضور دارد و به تعبیر دقیق‌تر، حضرت رب الارباب، فارغ از مکان و زمان است؛ آیات زیر بر محور فوق دلالت دارد:

« او آغاز است و انجام، و ظاهر است و باطن، و به همه چیز داناست.» (حدید/3)

« مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر جا رو کنید وجه خدا همانجاست.» (بقره/115)

« و ما انسان را آفریدیم و ما از رگ کردن به او (انسان) نزدیک‌تریم.» (ق/16)

« آگاه باشید! او به همه چیز احاطه‌ی وجودی دارد.» (فصلت/54)

« و خدا به همه چیز احاطه‌ی علمی دارد.» (طلاق/12)

(دو) مبدأ و مقصد هستی خداست، جهان و انسان ماهیت «از او بی» و «به سوی او بی» دارد، یعنی هستی از آن خداست و به سوی او نیز راهبر است و به محضر او نیز باز خواهد گشت؛ برخی شواهد قرآنی به شرح زیر است:

« ما برای خدا هستیم و به سوی او بازگشت کنندگانیم.» (بقره/156)

« خدا آفرینش را آغاز می‌کند و سپس اعاده می‌کند، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.» (روم / 11)

«... او نخستین بار آفریدتان و به سوی او نیز بازگردانده می‌شوید.» (فصلت/21)

سه) خدا هم خالق است و هم رب، هم خلق عالم و آدم با اوست، هم تدبیر و تربیت جهان و انسان به دست اوست، هم‌اره و بی‌درنگی در کار خلق و تدبیر جهان است، آنی از کار هستی، فارغ نیست. چنانکه گذشت حتا خصلت علیت و خاصیت تاثیرگذارندگی عوامل طبیعی و معدات مادی نیز از سوی خداست، وجود وجود، دم به دم از سوی او افاضه می‌شود و اگر دمی از افاضه باز ایستد، «هستی» یکسره و بالمره «نیست» خواهد شد، در آیات زیر بر این محور تاکید شده است:

« هان! خلق و امر (آفرینش و فرمان) از آن اوست، فرخنده باد خدا، پروردگار جهانیان.» (اعراف/54)

« هر دم او در کاری است.»

«... از آسمان تا زمین، کار جهان را تدبیر می‌فرماید.» (سجده/5)

« همانا امر او چنین است که هرگاه اراده فرماید چیزی را بگوید: باش پس باشد. پس منزله باد آنکه ملکوت

و وجود همه چیز به دست اوست و شما به سوی او بازگردانده می‌شوید.» (یاسین/83 - 82)

چهار) همه‌ی جهان، عین فقر و نیاز به خداست و خداوند جهان، بی‌نیاز محض و غنی مطلق است، آیات فراوانی موبد این محور است از جمله:

« ای مردم! شما همه‌تان نیازمندان به خدایید و خداوند بی‌نیاز ستوده است.» (فاطر/15)

پنج) همه‌ی جهان، مسخر یَدِ قدرتِ اوست، همه‌ی باشندگان، مطیع محض اویند، و این اطاعت‌پذیری، هم در مقام تکوین، هم در مقام تشریح، جاری و ساری است، چنانکه در آیات زیر آمده است:

« - آیا جز دین خدا را می‌طلبند! با آنکه هر چه در آسمانها و زمین است خواه ناخواه تسلیم اوست و همه نیز به سوی او بازگردانده می‌شوند؟» (آل عمران 83/3)

« - [از زبان یوسف در زندان:] ای همزنجیرهای من! آیا پروردگاران پراکنده و چندگانه بهتر است یا خدای یگانه‌ی قهار غالب؟ غیر از خدا هر چه می‌پرستید تنها نامهایی است که شما و پدرانتان بدانها داده‌اید [حقیقت خارجی ندارند] هرگز خدا بدانها سلطنت و قدرت نداده است [آنها هیچ قدرت و سلطه‌ی ندارند] حاکمیت تنها از آن خداست...» (یوسف/39 - 38)

اصول جهان‌بینی

چنانکه گفته آمد «خادم‌داری» جهان و «احسن‌انگاری» نظام موجود، نگاه کلان و کلی به ماهیت و ساختار حیات و هستی است و این اجمال در قالب ده اصل، تفصیل و تبیین می‌شود:

اصل یکم) هدفمندی آفریدگار و هدف‌داری آفریدگان: برخی، هستی را مکانیکال (Mechanical) و خودگردان، انگاشته، (و اگر هم به «خالقیت» خدا معتقد بوده‌اند با انکار «ربوبیت») آفریدگار را ساعت‌ساز بازنشسته پنداشته‌اند، اما مطالعه‌ی «نظم و قانونمندی فعال» جاری بر آفرینش و توجه به «حکمت بالغه» و «فیاضیت» حضرت احدیت، انگاره‌ی فوق را نفی و نقض می‌کند.

در قرآن کریم آمده است: «هر آینه در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد شد شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی است، آن کسانی که [در همه حال] ایستاده و نشسته و خفته، خدا را یاد می‌کنند و درباره‌ی آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند [و می‌گویند] که: ای پروردگار ما! تو اینهمه را باطل و بیهوده نیافریدی! منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش نگاه‌دار.» (آل عمران/191 - 190)

نیز آمده است: «و او کسی است که آسمانها و زمین را بحق آفریده است [نه بیهوده]...» (انعام/73) همچنین می‌خوانیم: «زمین و آسمان و آنچه را بین آن دو است بیهوده نیافریدیم» (ص/27)، نیز فرموده است: «جن و انس را نیافریدیم جز برای اینکه مرا پرستش کنند.» (الذاریات/56)

خداوند منان همه‌ی موجودات را به سوی اهداف خود و کمال مطلوب آنها هدایت می‌فرماید؛ هدایت‌های الهی مراتب و انواع گوناگونی دارد که هر یک از آفریده‌ها به حسب قابلیت و استعداد خود مشمول مرتبه و نوع یا مراتب و انواعی از هدایت‌های الهی می‌شوند. هدایت‌های الهی از یک نظر به دو قسم «تکوینی» و «فرا‌تکوینی» تقسیم می‌شوند، هدایت تکوینی نیز به سه قسم طبیعی، غریزی و فطری تقسیم می‌شود. خداوند متعال به هدایت تکوینی آفریده‌ها اشاره فرموده است: «[موسی در پاسخ به فرعون] گفت: پروردگار ما آن کسی است که خلقت هر چیزی را عطا فرمود، سپس هدایت کرد.» (طه/50)

هدایت فرا‌تکوینی نیز به دو قسم «وحيانی» و «شرفانی» تقسیم می‌شود. نیز همه‌ی موجودات، حتا جمادات مشمول «هدایت طبیعی»‌اند، اما هدایت‌های غریزی معطوف به انسان و حیوان است: و پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که از کوهها و درختان و سقفهای بلند، خانه بگیر و سپس از همه‌ی میوه‌ها [و گلها] تغذیه کن و راههای پروردگارت را فروتنانه بیمای...» (نحل/68)

هدایت فطری مخصوص انسان است که در جای جای قرآن بدان اشاره شده است (2). هدایت اشراقی نیز الهامات خاص الهی است که شامل کسانی می‌شود که به جهاد با نفس خویش پرداخته، اخلاص و تقوی تحصیل کنند:

«اگر جامعه‌ی ایمان آوردند و تقوی ورزیدند ما برکت‌های بسیاری از آسمان و زمین به روی آنان می‌گشاییم.» (اعراف/96)

نیز می‌خوانیم: «ای مؤمنان! اگر تقوی پیشه کنید خداوند به شما فرقان و قدرت تشخیص حق و باطل عطا می‌فرماید»...

هدایت وحيانی الهی که توسط انبیا نازل می‌شود، همه‌ی انسانها را منظور دارد، چنانکه فرموده است: «ما پیامبران را با بینات فرو فرستادیم و به همراه آنها کتاب و میزان نیز فرود آوردیم تا مردم قسط و عدالت را برپای دارند.» (حدید/10)

اصل دوم) نظم و قانونمندی: چنانکه اشاره شد: دو نظام متقاطع، بر حیات و هستی جاری است، و این ممکن نیست جز آنکه قدر و قانون دقیق، و نظم و نسق مشخصی بر جهان حکمفرما باشد: «خدایی که ملک آسمانها و زمین از آن اوست، فرزندی نگرفته و شریکی در ملک وجود ندارد، و همه چیز را آفرید و به آنها اندازه بخشید» (فرقان/2)

در سوره‌ی یاسین مثالهای متعددی از نظم و قانون حاکم بر جهان ذکر شده است، از جمله «چگونگی نو

شدگی زمین» و «رویش و باردهی گیاهان خوراکی» و «پیدایی باغها و چشمه‌سارها»، «زوج بودن رویدنیها و انسان»، «نظم شب و روز و گردش قانونمند ماه و خورشید» (3)، مورد تأکید قرار گرفته است، آیات بسیار دیگری مانند: انبیاء / 22، زمر/42، سجده/61، توبه /14، اعراف /58، بقره/63-64، رعد /3، اعلی /1-3، قمر /49، طلاق /3، روم /24 و 48، نحل /65، نوح 15-16، رحمان /7-5، یونس /5، حجر /16 و... تلویحاً و تصریحاً از حکومت نظم و قانون بر هستی سخن گفته‌اند.

اصل سوم) وحدت و انداموارگی: بر جهان موجود، وحدت ارگانیک (و نه مکانیک) حاکم است. جهان چونان یک موجود زنده از همسانی و تناسب شگفت‌انگیزی برخوردار است: «خدا فرزندی نگرفت و با او اله دیگری نیست [و اگر دو خدا می‌بود] هر خدایی در پی تدبیر خلق خود بود و در این صورت بر اثر تزامم اراده و مشیتِ دوگانه نزاع روی می‌داد.» (مؤمنون/91) در آغاز سوره‌ی مُلک نیز متذکر می‌شود: «هفت آسمان را به صورت مطبق آفرید، در خلقت خدای رحمان هیچ نقصان و ناسازگاری مشاهده نمی‌کنی، بارها به دیده‌ی ظاهر و باطن (حس و عقل) به جهان بنگر، هیچ خلأ و خللی در آن نخواهی یافت. باز هم به چشم بصیرت به طور مکرر به هستی نگاه کن دیده‌ات زبون و خسته به سوی تو باز خواهد گشت.»

اصل چهارم) آینه‌سانی و آبه‌وارگی هستمندان: همه‌ی عالم، فعل و معلول خدا است، همه‌ی موجودات، آیه و سایه‌ی خداوندند، در قبال «هستی حقیقی» او، همه «هیچ»‌اند، به هر چه بنگری خدا را در آن مشاهده می‌کنی، زیرا همه چیز با «وجود» خود به «جود» خدا دلالت می‌کند، سراسر قرآن که «کتاب تشریح» است از آیه و نشانه بودن هستی سخن می‌گوید، چنانکه سراسر هستی که «کتاب تکوین» الهی است، حکایت از خدا دارد. (4)

اصل پنجم) دو ساحتی بودن جهان: جهان به ساحت «غیب» و ساحت «شهود» تقسیم می‌شود؛ ساحت غیبی هستی، مرتبه‌ی عالی جهان و رویه‌ی اصیل آفرینش محسوب می‌شود. صدها آیه قرآنی بر این حقیقت مهم دلالت می‌کند. (5)

اصل ششم) شعورمندی پدیده‌ها: قرآن همه‌ی پدیده‌ها، حتا جمادات را، شعورمند (نه جاندار) می‌داند، هر چند ما انسانها شعورمندی موجودات را ادراک نتوانیم کرد. (6)

اصل هفتم) کرنش و پرستندگی جهان: جهان بالمره تسلیم ذات الهی است و یکسره در حال خضوع و کرنش در برابر او، تمام موجودات (جماد، نبات، حیوان و مل) همواره و لایزال در حال ستایش و پرستش اویند. هیچ پدیده‌ی جز انسان قدرت و اختیار نافرمانی ندارد. (7)

اصل هشتم) نیک سرشت و خوش آفرینش بودن انسان: اسلام انسان را، موجودی «ذاتمند» و «دوساحتی»، «نیک‌سرشت» و «خوش آفرینش»، و آفریده‌ی «ارجمند» و ممتاز از سایر پدیده‌ها، «عاقل» و «مختار»، همواره و بی‌وقفه «در صیورت» و «تحت هدایت و نظارت» آفریدگار و پروردگار، «صلاح اندیش» و «خیرخواه»، «کمال پرست و تکامل‌پذیر» انگاشته، همچنین آفرینش او را «هدفدار» و حیات او را «خوش فرجام» می‌داند. و به خاطر «خلود نفس»، دنیا و عقبا را چونان دو دوره‌ی به هم پیوسته‌ی حیات او که ادامه‌ی طبیعی و قهری یکدیگرند، محسوب می‌دارد.

از دیدگاه دیانت محمدی (ص) چون انسان «عالم و عاقل» است، «مختار» است، چون مختار است «محق» است، چون محق است «مکلف» است، و چون مکلف است «مسئول» است. قرآن، اصلی‌ترین و معتبرترین سند دیانت اسلامی است، از جمله موضوعاتی که این کتاب کریم اهتمام ویژه بدان دارد مسأله‌ی انسان‌شناسی است، نظری گذرا به سوره‌های این کتاب ارجمند ثابت می‌کند که دست کم حدود ربع آیات آن به انسان‌شناسی اختصاص یافته است، و بخش عمده‌ی پی از این آیات در باب تبیین ماهیت و توصیف صفات و تحلیل حالات ناشی از ذات دوپایه‌ای او و همچنین سازوکار و کیفیت تنظیم مناسبت این صفات و حالات با هم، و استخدام آنها در جهت تکامل بشر بحث می‌کند.

در منظر قرآن، آدمی در بدو پیدایش خود، نه «بی‌ذات و لاقتضا» است، و نه بناچار «تک‌گرایش» و «یک سویه رو»؛ احکام قطعی که قرآن درباره‌ی انسان صادر می‌کند، دلیل ذاتمندی او است، آیاتی که از انحراف و مسخ هویت برخی آدمیان بحث می‌کند نیز، دال بر این مدعاست، آیات متعددی نیز صریحاً از ذات و ماهیت مفطور و مخلوق او سخن می‌گوید. (8) قرآن از او به عنوان موجودی که خدا او را به مثابه «خلیفه»‌ی خود گماشته (9) و از «روح خویش» در او دمیده (10) و به «احسن تقویم» ش آفریده (11) و «همه‌ی اسماء» را بدو آموخته (12) و بر همه‌ی آفریده‌های خود، او را «برتر»‌ی بخشیده (13)، حتا «مسجود» فرشتگانش قرار داده (14) و شایسته‌ی پرواز تا مرز «خدایی»‌اش دانسته (15) نام می‌برد.

اصل نهم) تداوم حیات و هستی و ترابط بین دنیا و عقبا: این جهان، فصلی از حیات جهان و موجودات عالم

است، جهان پس از مرگ (آخرت) نیز فصلی دیگر از حیات جهان است. این دو فصل، دو مرحله‌ی جدایی‌ناپذیر حیات انسان و سایر پدیده‌ها هستند. سراسر قرآن، آکنده از شواهد این اصل اصیل اسلامی است. اصل دهم) فراگشتی انسان و جهان: آفریننده‌ی جهان، جانبدار عدل و حق، و خیر و کمال است، اراده‌ی خدا بر فرگشتی هستی تعلق گرفته است، جهان و انسان رو به تکامل است، عاقبت انسان و فرجام جهان به غلبه‌ی حق و تحقق عدل منتهی خواهد شد. آیات فراوانی انگشت تأکید بر این مدعا می‌نهند و از آینده‌ی خوش جهان و نهایت بسامان انسان خبر می‌دهند. (16)

در پایان مجدداً یادآور می‌شویم که اصول ده‌گانه و شواهد قرآنی که بدانها اشارت رفت، نیازمند بسط و شرحی درخور است و متفکران اسلامی در زمینه‌ی این اصول، مباحث دقیق و نکات عمیقی را ارائه داشته‌اند، که باید در آن بحث و بررسی افزونتری صورت گیرد.

پی‌نوشت‌ها:

1- مانند سوره‌ی مؤمنون / آیه‌ی 14 و سوره‌ی صافات / آیه‌ی 125)

2- از جمله سوره‌ی شمس آیه‌های 7 و 8، و بلد آیه‌ی 10

3- آیات 33 تا 44

4- آیاتی نظیر: فصلت/ 53، بقره / 11، بقره / 146، عنکبوت / 44، روم / 21 و... به این اصل تصریح یا تلویح

دارند.

5- از جمله: بقره / 21، انعام / 73، حشر / 23، هود / 123، نحل / 77 و...

6- آیاتی چون: نور / 41، فصلت / 21، زلزله / 2-5 و دهها آیه‌ی دیگر این اصل را تأیید می‌کنند.

7- آیاتی چون: نحل / 49-50، فصلت / 11، رعد / 15 و 13، حج / 18، اسراء / 44، حشر / 24، تغابن / 1، شوری /

5، ص / 18، حدید / 1.

8- نظیر سوره‌ی 30/30 و 51/17

9- (2/30)

10- (15/29)، 9/32، 72/38)

11- (95/4)

12- (2/31)

13- (17/70)

14- (2/34)، 11/7، 61/17، 50/18، 116/20، 29/15، 31/15، 72/38)

15- (53/9)

16- به عنوان نمونه می‌توان به آیه‌ی 173 سوره‌ی صافات و 105 سوره‌ی انبیاء مراجعه کرد.